

# سه مقاله در باره‌ی دستور زبان آذری



صمد بهرنگی

## فهرست

دستور زبان کنونی آذربایجان

آذربایجان دیلینه مخصوص صرف و نحو

ماضی و مضارع در جریان زبان کنونی آذربایجان

منبع: انتشارات روزبهان سال ۱۳۴۲ مجموعه مقاله‌های صمد بهرنگی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

## دستور زبان کنونی آذربایجان

تألیف عبدالعلی کارنگ

وقتی نام این کتاب را در بخش فهرست کتاب های ماه مجله‌ی راهنمای کتاب دیدم علاقمند شدم که آن را مطالعه کنم. متأسفانه کتابفروشی های تبریز این کتاب را نداشتند. ناچار به خود مؤلف مراجعه کردم و علت نایابی کتاب را پرسیدم. گفتند: «کم چاپ کرده بودیم، فقط به خارجه فرستادیم و چند تایی هم به تهران.»

کار آقای کارنگ را باید با دیده‌ی تحسین نگریست، اما نباید از ذکر چند نکته خودداری کرد:

۱- در محبت اسم از آن عده اسم ها که اصلاً مؤنث به کار نمی روند (مثل: نوکوز- گاونر، بنچه- جوجه‌ی نر) و یا با افزودن لفظی مثل ارکک مذکر می شوند (مثل: ارکک انششک- خر نر) ذکر نشده است.

۲- در بحث مربوط به تصغیر نوشته اند: «علاماتی که قبل از اسم آورده می شوند عبارتند از: خیردا- کیچیک- بالا». اگر این حرف را قبول

کنیم- که من نمی‌کنم- به خاطر اینکه هر سه کلمه که به معنی «کوچک و خرده» هستند، وقتی قبل از اسمی قرار می‌گیرند صفت تلقی می‌شوند، نه علامت تصغیر، همان طور که در زبان فارسی «خرده» را برای «نان» علامت تصغیر حساب نمی‌کنند، باید چند تای دیگر هم به علامات آنجوری افزود: خیرداجا، بالاجا («جای» آخری علامت تصغیر است).

۳- در بحث مربوط به علامت نسبت نوشته: «با افزودن کلمه‌ی لی یا لو به آخر هر اسم شهر و ده یا کشوری منسوب آن اسم بنا می‌شود». خوب بود علاوه می‌کردند که در زبان کنونی آذربایجان هیچکس کتلی یا کتلو (= دهاتی) نمی‌گوید، بلکه کتدی می‌گویند و دیگر اسامی هم مثل همین.

۴- در بحث مربوط به مبهمات معادل آذربایجانی «هر» را «هر» دانسته‌اند و نه چیز دیگر. خوب بود علاوه می‌کردند که گاهی به جای «هر» لفظ «ده» به آخر کلمه می‌چسبند: هر شب = هر گنجه = گنجه ده، هر روز = هرگون = گونده. و گاهی هم «سی» به آخر کلمه می‌چسبند:

سنه قربان اولوم قربان گنجه سی

اولایدی انده ردیم مین جان گنجه سی.

علی تبریزی

## ترجمه ی فارسی:

قربانت شوم در شب قربان

می شد می کردم (قربانت) هزارجان هر شب.

۵- در بحث مربوط به ادوات استفهام برای «کدام» فقط «هایبری» را معادل دانسته اند. خوب بود علاوه می کردند که در زبان کنونی آذربایجان «هانسی» و «هانسی سی» از آن مصطلح تر است.

۶- در مبحث صفت باید اضافه کرد که امروزه مردم آذربایجان، یا دستکم مردم تبریز، صفت تفضیلی و عالی را به ندرت به کار می برند (یا اصلاً نمی برند) و به جای آن همان «صفت عادی» (مطلق) را به کار می برند.

یک تبریزی ترجیح می دهد که به جای: بوقیز اوقیزدان گوزل راخدی (=این دختر از آن دختر زیباتر است)، بگوید: بوقیز او قیزدان گوزلدی (=این دختر از آن دختر زیباست). به جای صفت عالی هم ترجیح می دهند که به اول صفت مطلق لفظ «هاممی دان» (=هامیدان= از همه) بیاورند. می گویند: بوقیز هامیدان گوزلدی (=این دختر از همه زیباست)، و نمی گویند: «بوقیز قیزلارین گوزل راخیدی». شقی که بنده عرض کردم بیانش سهل تر است.

۷- در مبحث قیود:

الف- برای بعضی از قیود می توان معادل های دیگری هم ذکر کرد:

ناگهان = بیردن = بیردن بیره، دیر = گنج = بنواخ، بسیار = چوخ = آرتیق.

ب - نوشته اند: «بیرینجی = اول، ایکینجی = دوم»، خوب بود اشاره می کردند که در حال حاضر در زبان کنونی آذربایجان «اول مینجی = اول، یکی مینجی = دوم، اوچی مینجی = سوم» و غیره مصطلح است و آوردن «اینجی» (صفحه ی ۲۱ کتاب) به آخر اعداد اصلی جهت تشکل عددهای ترتیبی در زبان عامه معمول نیست.

پ - مؤلف به زعم خود «قیود مشهور در زبان ترکی آذربایجان» را ذکر کرده اند. در حالی که قیود مشهورتری را یادآور نشده اند: آلت = زیر، اوست («او» صدای ii آلمانی دارد) = رو، بیربوللی = (تقریباً) خیلی زیاد، بونجا = (تقریباً) اینقدر. مثال از علی تبریزی:

آغلاما بولبول آغلاما

بونجا اوره گون داغلاما.

ترجمه ی فارسی:

گریه نکن بلبل، گریه نکن

این اندازه (اینقدر) داغ به دلت نگذار.

۸- اگر قرار بر این باشد که دستور زبان کنونی آذربایجان را بنویسیم خوب است حاشیه ای چند بر محبت ادات افزوده شود:

اول- حرف اضافه‌ی «از» همه وقت «دن» را نمی‌رساند، چنانکه گوئیم:  
گلستاندان یا گلستانان = از گلستان و نمی‌گوئیم: گلستاندن.

دوم- حرف اضافه‌ی «در» همه وقت «ده» را نمی‌رساند، و بعضی وقت  
ها «دا» نیز جانشین «در» فارسی می‌شود. چنانکه گوئیم: (به صدا  
و حرکتی حرف ما قبل آخر نوجه شود) یول دا\* = در راه، قیش دا  
(به سکون اول) = در زمستان، بوغ دا = در سیل، بوغدادا = در  
گندم، اوتاق دا = در اتاق. نیز گوئیم: گمی ده = در کشتی، من ده = در  
من، نوزوم ده = در خودم و اوزوم ده = در صورتم، گوزده = در  
چشم. بنابر این مثال «کتاب ده» مثال مؤلف- با زبان کنونی  
آذربایجان وفق نمی‌دهد. باید گفت «کتاب دا».

سوم- تمام آنچه که در باره‌ی «در» گفته شد، درباره‌ی «اندر» نیز صادق  
است.

چهارم- در زبان کنونی آذربایجان ما «با اسب» را «آت ایله» نمی‌گوئیم.  
بلکه «آتان» می‌گوئیم. «آت ایله» را در نوشته‌های مانده از  
دیگران می‌توان پیدا کرد.

پنجم- اگر زبان کنونی آذربایجان را، زبان مردم بی‌سواد آذربایجان- نه  
باسوادان که خواه ناخواه نیمی از گفته‌هایشان فارسی است- در نظر  
آوریم باید گفت که بیش تر حرف‌های ربطی که مؤلف ذکر کرده اند  
در آذربایجان «عیناً به کار نمی‌رود».

---

\* - حرف اضافه‌ی «ده» یا «دا» همه جا چسبیده به کلمه‌ی ماقبل نوشته می‌شود تا با حرف  
ربط «ده» (= هم) اشتباه نشود. در اینجا برای روشن تر کردن مطلب از قاعده پیروی نشده.

مثل: ۱- «و»: هیچ آذربایجانی بی سوادى نمی گوید: احمد و حمید، بلکه می گوید: احمدینن حمید (یا احمدنن حمید) ۲- اگر: به صورت ایه (به فتح اول و دوم) به کار می رود. ۳- پس: به صورت «به» (به فتح اول بر وزن حرف نفی نه) به کار می رود: به نیه گلمه دون؟ ۴- ولی. ۵- اما: به صورت «آما» یا «آمان» به کار می رود. ۶- لیک. ۷- لیکن ۸- لکن. ۹- همین که: به صورت «ائله کی» به کار می رود. ۱۰- اگر چه: به صورت بوننان بئله کی (=با وجود اینکه) به کار می رود. ۱۱- گرچه. ۱۲- با اینکه. (هیچیک از بندهای ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲ را این بنده از زبان آذربایجانیان بی سواد نشنیده است).

۹- در صفحه‌ی ۲۴ (تبصره) «انشیت» را به معنی «گوش بده» گرفته‌اند که نیست و «بشنو» معنی آن است. «گوش بده» را آذربایجانیان «قولاغ آس» می گویند.

۱۰- در بحث مربوط به اسم مصدر (صفحه‌ی ۲۷ کتاب) نوشته‌اند: «قاعده‌ی بنای اسم مصدر... اینست که به آخر هر اسمی کلمه‌ی لیک یا لیق اضافه می کنند. مثل دیوانه- دلی، دیوانگی= دلی لیک و دلی لیق.» من این را نمی‌دانم و از راهنمای کتاب می‌پرسم که آیا می‌شود کلمه‌ی دیوانگی و نظیرهای آن مثل گرسنگی، بندگی، چلاقی، کوری، و غیره را اسم مصدر نامید یا نه، اما این را می‌دانم که یک طریقه‌ی بنای اسم مصدر در آذربایجانی با افزودن «ش» (مثل زبان فارسی) یا افزودن «ایش» و «اوش» به آخر سوم شخص مفرد صیغه‌ی امر به عمل می‌آید:



ینری = رو (راه برو)، ینریش = روش (در آذربایجان به معنای طرز راه رفتن استعمال می شود: ینریشده دده سینه چکبیدی = در طرز راه رفتن به پدرش رفته است.)، دور = بایست، بلند شو - دوروش = طرز ایستادن (از مصدر دورماخ = ایستادن)، گور (حرف «و») صدای e فرانسه را دارد = ببین، گوروش (حرف «و») دوم صدای ū آلمانی را دارد = بینش (در زبان آذربایجانی این معنی به جای «دید و بازدید» به کار می رود)، گنت (به کسر اول) = برو، گندیش = روش (طرز رفتن). گاهی لفظ «شخ» (به سکون هر دو) یا «شوخ» را به آخر صیغهی امر می آورند: ینری شخ (ینریشخ = طرز راه رفتن)، دوروشوخ = طرز ایستادن.



از همه‌ی این ها که بگذریم به کلمه ها و لفظ هایی می رسیم که در کتاب حاضر از نوع و طبقه‌ی آن ها اسمی برده نشده است:

- ۱- یی یم جیل (تقریباً پرخور) که با اضافه کردن جیل به آخر اول شخص مفرد صیغهی امر بنا شده است.
- ۲- بیلجی (دانا) که با اضافه کردن «ایجی» به آخر سوم شخص مفرد صیغهی امر بیل (= بدان) بنا شده است. مثال دیگر: بیرت = پاره کن، بیرتیجی = پاره کننده، درنده. آدم جلد و چالاک.
- ۳- کلمه هایی که با اضافه کردن «چی» به آخر اسم ها بنا می شوند: باشماخ چی = کفاش، لب لبی چی (به فتح لام ها) = لبوفروش، حمام چی = حمامی، فایتون چی = درشکه چی.

- ۴- ترکیب‌ها و معنی‌های بدیع مثل: زیر- زیبیل، جر- جبل (به فتح جیم‌ها و با) قیویر- زیویر، خیر- میردا، آیین- اویون (هر پنج تا مترادف با «خرده ریز» فارسی است)، قاش- قاباخ= اخم و تخم، قوری قاخ= برگه خشک (اصطلاحاً در مورد آدم‌های لاغر به کار می‌رود).
- ۵- در زبان فارسی برای اینکه در مورد رنگ چیزی مبالغه کنند آن رنگ را دو مرتبه اسم می‌برند و یکی را بر دیگری اضافه می‌کنند: پیراهنش قرمز قرمز بود. لیکن در آذربایجانی در مورد رنگ‌های اصلی و سیاه و سفید به نوع مخصوصی مبالغه می‌کنند: قپ قره (به فتح قاف‌ها)= سیاه سیاه، گوم گوی (و صدای e فرانسسه را دارد)= کبود کبود، آخ آباغ= سفید سفید، ساپ ساری= زرد زرد، قپ قرمزی (به سکون اول)= قرمز قرمز. و در موارد دیگر اصلاً مبالغه نمی‌کنند. مثل کول رنگی= خاکستری، حنایی= حنایی، سوغانی= رنگ پیاز، چؤهره ای= صورتی، چهره ای.

راهنمای کتاب

آبان و آذر ۱۳۴۱

## آذربایجان دیدینه مخصوص صرف و نحو

تألیف س. م. جاد

حق بود که این مقاله به زبانی نوشته می شد که کتاب خود بدان زبان است، لیکن پیدا کردن یکی دو تا خواننده‌ی دیگر و بیش تر، از این کارم باز داشت. این طور به نظر می رسد که گردانندگان محترم «راهنمای کتاب» از این کتاب با همه‌ی فایده‌ی ای که دارد بی خبر هستند، چون در هیچ جای آن مجله من به اسم این کتاب بر نخورده‌ام. بیش تر به خاطر شناساندن این کتاب است که من چند سطری می نویسم.

مؤلف در تألیف کتاب خود از ده منبع مهم (غیر از آن هایی که به قول خودش اسم اشان را نیاورده است) سود جسته است. از آن جمله **Karl Foy** (تحقیقات آذربایجانی) اثر **Azerbaijanische Studien** مستشرق آلمانی.

\* \* \*

اینک حرف هایی درباره‌ی محتوی کتاب:

۱- فصل نخست در صداها‌ی زبان بحث می کند. حرف های صدا دار را نه تا دانسته است: چهار تا کشیده، پنج تا کوتاه. به جای پنج کوتاه چهار تا آورده است. از طرف دیگر این هشت تا حرف در حقیقت سه حرف

است: ا، و، ی. با صداهاى مختلف مثل واو که دارای چهار صداست.

به آلمانی اینطور نوشته می شوند: ü, u, ö, o

۲- در صفحه‌ی ۶ کتاب قاعده‌ی مفیدی بیان می کند: هر کلمه‌ی ای که با صدای کشیده‌ی ای آغاز شود با آن هم پایان می یابد. در صدای کوتاه هم همین جور. مثال صدای کشیده: اولدوز= ستاره، اوشاق= بچه. مثال صدای کوتاه: اوزوم= انگور، اوره ک= دل. ادات هم که به اسم وارد شود به این قاعده گردن می نهد. کلمه‌ی بیگانه هم وارد زبان شود باید نخست از زیر دست این قاعده بگذرد و رنگ آذربایجانی بگیرد، بعد وارد صحبت مردم شود: آدم= آدام، دروازه= دروازا (هر دو الف کوتاه).

۳- های ناخوانا در آذربایجانی فتحه را می رساند. مؤلف می گوید اگر یکی از حروف املاء (منظورش: ا، ء، ه، ی) به کلمه‌ی ای بچسبد که آخرین حرفش (ق، ک، ت) باشد، ق به غ، ک به گ، ت به د بدل شود: پاپاق= کلاه، پاپاغی= کلاه را، اوره ک= دل، اوره گسی= دل را، نوردک= اردک، نوردگی= اردک را. برای تبدیل ت به د مثالی نیاورده است.

حقیر هم تمام سوراخ سنبه‌های زبان را گشت چیزی نیافت. مگر مواردی که ت به د بدل نمی شود: ات (بر وزن زن)= گوشت، اتی= گوشت را.\*

\*- کلماتی نظیر قن و بت که در زبان محاوره به جای قند و بند گفته می شوند و با افزودن ی به اصل خود بر می گردند (قندی = قند را، بندی = بند را) مصداق این قاعده نیست. اما تخت، تخدی = تخت را، بخت، بخدیم = بختم در زبان محاوره شنیده می شود. (ناشر)

- ۴- از تحقیقات بسیار مفید است که می نویسد: بعضی کلمه ها در وقت تصریف، حرف صدادار آخری را از دست می دهد: بورون= بینی، بورنی= بینی اش، قارین= شکم، قارنی= شکمش. (ص ۸)
- ۵- باز هم از قیاس همان تحقیقات است که می نویسد: در آذربایجانی هیچوقت بیش تر از دو حرف بی صدا پشت سر هم نمی آید و راست می گوید. کلمه های بیگانه هم برای دخول در زبان باید از زیر دست این قاعده رد شوند و چیزهای زاید خود را از دست بدهند: دستمال= دسمال، دستگاه= دسگاه= دزگاه. استثنای این قاعده فقط در مورد چسبیدن ادات به آخر کلمه است: بؤرک= کلاه، بؤرکچی= کلاه دوز. جمع چهار حرف بی صدا بی استثنا، غیرممکن است.
- قاعده های مفید دیگری هم در مورد مطابقت کلمه های بیگانه با قاعده های زبان و چگونگی دخول آن ها بیان می کند که بهتر است به خود کتاب مراجعه شود.
- ۶- در جمع بستن اسم می نویسد: «آذربایجان دیلینده بیر اسمی جمع انتمک ایچون آخیرینا قالینلاردا «لار» اینجه لرده «لر» کتیریلیر.» (در زبان آذربایجانی برای جمع بستن اسمی اگر آخرین صدا کشیده باشد «لار» و اگر کوتاه باشد «لر» می آورند.) این قاعده همان است که در کتاب «دستور زبان کنونی آذربایجان» آمده است. با این تفاوت که در کتاب حاضر مختصر، مفید و مفهوم تر بیان شده است و در دیگری از صداهای زبان فرانسه یاری گرفته شده است.
- ۷- علامت های تصغیر را چهار دانسته است: جا، جه، جیغاز، جیگز. به این ها باید افزود: چا و چه.

۸- برای اسم شش حالت قائل شده است: ۱- مجرد، که در جواب که و چه چیز می آید: احمد، باغ. ۲- مفعول به، که در جواب «چه چیز را، که را، کجا را» آید: بابکی = بابک را، انوی = خانه را. ۳- مفعول الیه، که در جواب «به که، به چه، به کجا» می آید: انوه- به خانه، بابکه = به بابک. ۴- مفعول فیه، که در جواب «در که، در چه، در کجا» آید: باغدا = در باغ. ۵- مفعول عنه، که در جواب «از که، از چه، از کجا» آید: انودن = از خانه. ۶- حالت اضافه (مثل زبان فارسی).

این شش حالت در ضمیرها و مبهمات نیز صادق است. مثال ضمیر: (به ترتیب) من، منی، منه، منده، مندن، منیم. مثال مبهمات: کیم (=چه کسی)، کیمی، کیمه، کیمده، کیمدن، کیمین.

مؤلف کتاب «دستور زبان کنونی آذربایجان»، که بظاهر کتاب نتیجه‌ی استنباطات شخصی اش است- چون هیچ منبعی به دست نمی دهد- برای اسم حالت های زیر را قائل شده است: ۱- حالت فاعلی. ۲- حالت مفعولی (تنها حالت مفعول به را آورده). ۳- اضافه. ۴- ندا. ۵- قیدی: بوگون آت الدیم- امروز اسب خریدم. ۶- عطفی: مختاری و فرامرزی گوردوم = مختار و فرامرز را دیدم. ۷- بدلی: پری، اکبرین قیزی، گولدی = پری، دختر اکبر، خندید.

به نظر می رسد که در تقسیم نخستین بیشتر به صرف و نحو عربی نظر داشته است و در دومی شاید به دستور فارسی. اینجا تأمل است، نمی شود زودی یکی را برتر گرفت و دیگری را انداخت.

۹- فصل مربوط به فعل، بخصوص قسمتی که در «فعل های اجبار» صحبت می کند، دقیق و خواندنی است. صیغه‌ی «فعل اجبار» در زبان

فارسی موجود نیست، و آن انجام دادن کاری را با وجود یک واسطه یا دو واسطه نشان می دهد و بنایش بر امر است. مثال: آل= بگیر، آلدیر= وادارش کن که بگیرد، آلدیرت= آلدیر تدریر= با دو واسطه گرفتن است (معنای بسیار تقریبی: بگو که وادارش کند که بگیرد). مصدرهای این سه به ترتیب هستند: آلماق، آلدیرماق، آلدیرتماق= آلدیرتدریرماق.

با این همه دقت باز هم صیغه هایی از زمان های آذربایجانی در این کتاب نیامده است. برای اختصار از سه زمان مثال می آورد و می گذرد: گله جاقمیش= در نظر داشته است که بیاید (معنای تقریبی، در فارسی این زمان وجود ندارد) در نظر داشته است که بیاید. گله جاقمیشدی= در نظر داشته بوده است که بیاید (معنای تقریبی). گلیرمیش= می آمده است. گلرمیش= می آمده بوده است.

۱۰- بعضی موارد در زبان آذربایجانی هست که آدم را به غنای آن مؤمن می کند. مثلاً وقتی که قابلیت ترکیب و تبدیل کلمه ها را می یابی\*، یا تنوع و وسعت فعل ها را می بینی. یکی از این موارد را هم مؤلف کتاب حاضر با دقت و حوصله ی لازم در کتاب خود آورده است. سخن را کوتاه کنیم. کلمه ی آغلا (= گریه کن) را در نظر بگیرید. می توان با آوردن ده نوع پسوند ده کلمه ی تازه ایجاد کرد که هر یک به نوعی فعل جمله را توصیف بکند (برای اختصار از آوردن جمله ی بخصوصی

---

\* برای نمونه می توان گفت: با افزودن لفظ بخصوصی به آخر اسم، مصدری دارای معنای نزدیک به آن باب مقاله ی عربی به دست می آید: درد= درد، دردلشماق= با هم درد دل کردن. چوبوق= چپق، چوبوقلاشماق= نشستن دو نفر با هم و چپق دود کردنشان. یولداش= دوست، یولداشلاشماق= همراه شدن (البته این غیر از یولداش اولماق= رفیق شدن و همراه شدن است).

خودداری می‌شود). آغلیاراق، آغلیالی، آغلینجا، آغلادیقجا، آغلادیقدا، آغلیاندا، آغلامادان، آغلامامیش، آغلیارکن، آغلار. تازه این ده تا وقتی است که کلمه به حرف با صدای «ا» ختم شده است. در مورد مثلاً کلمه‌ی یاز (= بنویس) ده پسوند تقریباً متفاوت به کار می‌رود. علاقمندان به خود کتاب مراجعه کنند.

مؤلف کتاب اینگونه کلمه‌ها را «فعل باغلامالاری = بستگی‌های فعلی» نامیده است، و چه خوب. شاید بشود این‌ها را نوعی قید حالت هم خواند.

۱۱- فصل نهم کتاب «نمونه‌های ادبیات آذربایجان» است، که نه مربوط به دستور زبان است و نه چیز بخصوص و مهمی از ادبیات آذربایجان را به دست می‌دهد. فقط چند تعریف ساده و به درد نخور است درباره‌ی کاغذ تبریک و تسلیت، وزن، لحن، قافیه، ردیف، قصیده، غزل و غیره. کاش که مؤلف از خیر این قسمت می‌گذشت، چون با آن همه مطلب‌های تحقیقی و دقیقی که در کتاب گرد آمده است، این تعریف‌های سطحی و نامربوط شاید از ارزش کتاب بکاهد.

تنها مطلب مهم این فصل تقسیم‌بندی شعرهای افواهی آذربایجان است:

۱- بایاتی. ۲- تصنیف. ۳- اوخشاما (آغی) ۴- شکسته.

تنها برای شکسته نمونه‌ی نیآورده. بحث در اینکه این چهار نوع در کدام وقت و در چه جایی خوانده می‌شوند، البته جایش اینجا نیست.

۱۲- بخش آخر کتاب هم که در باره‌ی نقطه‌گذاری است چیز خاص زبان آذربایجانی و تازه‌ای ندارد. تکرار همان حرف‌هایی است که



دستورنویسان فارسی و انگلیسی فارسی زبان به خورد مردم می دهند و خودشان در متن کتاب هرگز آن ها را مراعات نمی کنند.

۱۳- نویسنده تعصب خاصی دارد که زبان آذربایجانی از کلمه های بیگانه، تا حد امکان، پاک شود و به جای آن ها کلمه های اصیل آذربایجانی به کار رود.

این ها نمونه ای از سعی او است در این راه: کسن (بروزن سمن)  
حرف= حرف منفصل، قالین سس= صدای کشیده، اینجه سس= صدای کوتاه، دامار و کوک= ریشه ی کلمه، شکیلچی لر= ادات، قوشما=  
مرکب و حرفی که دو قسمت جمله را ربط دهد، کیچیلتمه= تصغیر،  
عوضلیک= ضمیر، کوّمچی فعل= فعل معین، باغلابیجی= کلمه ای  
که دو جمله ای را ربط دهد، دیرناق اشارتی= گیومه.

راهنمای کتاب

زمستان ۱۳۴۴

## ماضی و مضارع

### در جریان در زبان کنونی آذربایجان

راه اول:

مصدر فعل در پیش، حرف اضافه‌ی دا، ده= در دروسط، ماضی و مضارع فعل معین همانند «استن» در آخر. نخست فعل معین را در ماضی و مضارع صرف می‌کنیم\*:

مضارع:

- ۱- یم (بر وزن یم)، یم معادل هستم.
- ۲- سان، سن معادل هستی.
- ۳- دی، معادل هست، است.
- ۴- یوخ= ییخ= بیک= یوق، معادل هستیم (در لهجه‌های مختلف).
- ۵- سوز= سیز معادل هستید.
- ۶- دیلر= دیلار، معادل هستند.

ماضی:

---

\*- معادل استن در آذربایجانی، ایمک، تنها فعل بی قاعده‌ی این زبان است.

- ۱- ایدیم، معادل بودم.
  - ۲- ایدین= ایدون، معادل بودی
  - ۳- ایدی، معادل بود
  - ۴- ایدوخ= ایدیک= ایدیخ= ایدوق معادل بودیم
  - ۵- ایدوز= ایدیز، معادل بودید
  - ۶- ایدیئر= ایدیلار، معادل بودند
- حالا فعل ینماق (تلفظ تبریز. ینمک)= خوردن را هر دو زمان صرف می‌کنیم:

### ماضی در جریان:

- ۱- ینماق دا ایدیم= در خوردن بودم= داشتم می‌خوردم
- ۲- ینماق دا ایدین= در خوردن بودی= داشتی می‌خوردی
- ۳- ینماق دا ایدی= در خوردن بود= داشت می‌خورد
- ۴- ینماق دا ایدوخ= در خوردن بودیم= داشتیم می‌خوردیم
- ۵- ینماق دا ایدیز= در خوردن بودید= داشتید می‌خوردید
- ۶- ینماق دا ایدیئر= در خوردن بودند= داشتند می‌خوردند

### مضارع در جریان:

- ۱- ینماق دایام= در خوردن هستم= دارم می‌خورم
- ۲- ینماق داسان= در خوردن هستی= داری می‌خوری
- ۳- ینماق دادی= در خوردن هست= دارد می‌خورد
- ۴- ینماق دایوخ= در خوردن هستیم= داریم می‌خوریم

۵- ینماق داسیز= در خوردن هستید= دارید می خورید

۶- ینماق دادیلار= در خوردن هستند= دارند می خورند

باید دانست که عامه در تلفظ، این سه تلفظ (مصدر، حرف اضافه، فعل معین) را اینطور که من نوشتم جدا از هم تلفظ نمی کنند. بلکه در هم می زنند. مثلاً می گویند: دونن بوواخ ینماق دنیدوخ. ۱= دیروز این موقع داشتیم می خوردیم. من انوه گلنده ننه م ناهار ینماق دنیدی. ۲= موقع آمدن من به خانه مادرم داشت ناهار می خورد.

شاید بشود گفت که این حالت فعل صورت امری نیز دارد که در آن از فعل اولماق (بر وزن گفتار)= شدن استفاده کنند: ینماق دان اول! = از خوردن شو! = مشغول شو و بخور!

## راه دوم:

داشت می آمد= گلیردی. دارد می آید= گلیری

در نخستین نگاه شاید در بیابد که این لفظ آذربایجانی همان ماضی و مضارع استمراری است و با آن ها فرقی ندارد. اما اینطور نیست. آقای عبدالعلی کارنگ هم این فرق را دریافته اند و در کتاب خود نوشته اند. مضارع اخباری نیز دوگونه است؛ ۱- برای حال. ۲- برای آینده. مثال از همان مضارع استمراری که در انگلیسی «زمان حال ساده» گفته می شود و عادت و همیشگی بودن کاری را می رساند، آورده اند که در آذربایجان گاهی برای آینده هم به کار می رود. چنانکه گوییم: اداره لر ساعات سگگیزه آچار= اداره ها ساعت هشت باز می شود. (این کار معمولاً انجام می شود)، و برای آینده: هاوا ناهاردان سورا آچار= هوا بعد از ظهر باز می شود= باران بند

خواهد آمد. همین فرق را در ماضی نیز دریافته اند و بنا به استنباط خودشان گفته اند: «در ترکی ماضی استمراری دو نوع است، نوع اول فعلی که استمرار آن در مدت اندکی (چند ساعت، چند دقیقه، چند ثانیه) بوده، نوع دوم فعلی که استمرار آن در مدت زیادی صورت می‌گرفت، و همان «در مدت اندکی» است که ماضی در جریان نامیده شود، بهتر است. طرز تشکیل این زمان در کتاب ایشان آمده است، (بدون اینکه ماضی و مضارع در جریان نامیده شود.) من هم مثال همان کتاب را در اینجا نقل می‌کنم و فقط فعل داشتن را همراه هر شخصی می‌کنم. بنای این دو زمان بر فعل امر است که به آخرش لفظ‌های بخصوص می‌چسبد که آقای کارنگ پساوندش گرفته اند.

مثال از فعل امر گل (بر وزن زن) = بیا:

### مضارع:

- ۱- گلیرم = دارم می‌آیم
- ۲- گلیرسن = داری می‌آیی
- ۳- گلیری = دارد می‌آید
- ۴- گلیریک\* = داریم می‌آییم
- ۵- گلیرسوز یا گلیرسوز = دارید می‌آیید
- ۶- گلیرلر = دارند می‌آیند

---

\* - یا «گلیروخ- گلیریک- گلیریق» در لهجه‌های مختلف.

## ماضی:

- ۱- گلیردیم= داشتیم می آمدم
- ۲- گلیردین= داشتی می آمدی
- ۳- گلیردی= داشت می آمد
- ۴- گلیردیک= داشتیم می آمدم
- ۵- گلیردیز= داشتید می آمدید
- ۶- گلیردیلم= داشتند می آمدند.

\* \* \*

آذربایجانیان ماضی و مضارع در جریان را جور دیگری هم اراده می کنند که من با آوردن چند مثال سخن را کوتاه می کنم:

- ۱- قوناخلاریندی یندی ده دیلم= مهمانان در «خورد خورد. هستند= دارند می خوردند. سخت سرگرم خوردند (بعضی وقت: عنقریب شروع به خوردن خواهند کرد).
- ۲- دده م گنتدی گنتدی ده دی= پدرم در «رفت رفت» است= می خواهد برود= عنقریب خواهد رفت.
- ۳- قوناخلارگل -ها- گلده دیلم= مهمانان در «بیا -ها- بیا» هستند= در حین آمدند= دارند می آیند= عنقریب شروع به آمدن خواهند کرد.
- ۴- دونن بوواخ وور-ها- ووردنیدوخ= دیروز این موقع در «بزن -ها- بزن» بودیم= داشتیم زد و خورد می کردیم= سرگرم زد و خورد بودیم.

فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۳

سال ۱۳۴۴